

بررسی تفاسیر آیه قاف از منظر عرفانی، روایی و اسطوره-گرایی

فرزاد عباسی*

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۲۰

چکیده

آیه آغازین سوره قاف حلقه ارتباط اندیشه‌های عرفانی و اسطوره‌ای و پیوند آن با روایات بوده است. بر اساس یافته‌های این پژوهش، انتساب ارتباط کوه قاف با سوره قاف به ائمه شیعه - علیهم السلام - احتمالاً نتیجه تحریف تاریخی است و قابل اعتماد نیست. از دیگر سو ریشه ورود اساطیر به تفاسیر به ابن عباس از صحابه پیامبر برمی‌گردد. در درجه بعد، تابعینی همچون مقاتل بن سلیمان، ضحاک، عکرمه و وهب بن منبه آن را نقل کردند و به تدریج بر دامنه آن افزوده شد؛ بدین گونه مشخص می‌شود که این تفسیر افسانه‌ای فاقد هرگونه حجیتی است؛ در این نوشتار برای انتظام مطلب، تفاسیر را در سه شاخه تفاسیر عرفانی، روایی و اسطوره‌گرا تقسیم کردیم و ضمن رد تفاسیر اسطوره‌گرا به ریشه‌شناسی دلایل ارتباط یافتن اسطوره قاف به حرف مقطعه قاف نیز پرداختیم.

کلیدواژگان: نماد، حروف مقطعه، کوه، تحریف.

مقدمه

«أفلا ينظرون إلى الجبال» (غاشیه/ ۱۷-۱۹)؛ این تشویق عتاب‌آمیز قرآن می‌تواند انگیزه ما برای توجه به کوه‌ها باشد. نام یکی از سوره‌های قرآن حرف مقطعه «ق» می‌باشد و این حرف به صورت «قاف» خوانده می‌شود؛ ورود به بحث کوه‌شناسی در قرآن مسیره‌های متعددی دارد، اما شاید صعود بر قاف آغازی مناسب باشد. هریک از مفسران به فراخور افق فکری خود مفاهیم و معانی متعددی را برای آن در نظر گرفته‌اند. گاه با نگاه عرفانی، گاه روایی و گاه با نگاه اسطوره‌گرایی آن را مورد تعمق قرار داده‌اند.

پیشینه تحقیق

بررسی موضوع کوه پیش از این در چند حیطه انجام شده است. شاید قدیمی‌ترین پژوهش در زمینه قاف‌شناسی مقاله آقای فریدون نوزاد در مجله «وحید» به سال ۱۳۴۵ باشد. در این تحقیق، نویسنده فرهیخته به کنکاش در پیشینه‌شناسی اسطوره‌های سیمرغ و قاف می‌پردازد. منابع و دامنه این اثر در محدوده متون ادبی فارسی است. اما در مجله «علوم قرآن و حدیث» در سال ۱۳۸۶ مقاله‌ای آمده است که با پژوهش ما ارتباط نزدیکی دارد: «کوه قاف، اسطوره یا واقعیت؟» (ارزیابی جایگاه کوه قاف در احادیث تفسیری و متون روایی). نویسندگان این مقاله (مهدی جلالی و فاطمه رضاداد) در موضوع ذکر شده ژرف‌کاوی مناسبی داشته‌اند و در پژوهش حاضر، به خواست خدا، از نتایج آن بهره‌مند می‌شویم.

فرضیه تحقیق

ورود داستان‌ها و افسانه‌ها به تفاسیر قرآنی از راه‌های مختلفی واقع می‌شود. هر کدام از این مسیرها اقتضائات خود را دارد. باورهای قومی و اسطوره‌ها و افسانه‌های ملل تسلط ویژه‌ای بر ذهن‌ها دارد و هنگام رویارویی با مطالب مرتبط، به سادگی ذهن را به طرف اطلاعات قبلی می‌برد. این پدیده در دانش‌های مختلف دیده می‌شود؛ تفسیر قرآن نیز استثنایی برای آن نیست. در آراء مفسران از طبقه اول گرفته تا حال، نمونه‌های فراوانی برای این امر می‌توان دید. اندیشه‌های عرفانی هم

محمل خوبی برای تثبیت این گونه از تفاسیر است. اما تنها عرفان نیست که چنین جایگاه و نقشی دارد؛ برای آنان که دلبستگی به روایات دارند، رنگ روایی یافتن این باورها یکی از آخرین حلقه‌های استحکام این معانی در ذهن‌هاست.

برای رعایت انتظام سخن به تنظیم آراء مفسران می‌پردازیم.

مفسران اولیه که به طبقه اول معروف هستند، گاه از افسانه‌ها و اسطوره‌ها در تفسیر «ق» استفاده کرده‌اند. با گذشت زمان به تدریج آمیختگی میان آموزه‌های قرآنی، سنت‌ها و اساطیر ایجاد شده است. مرز میان اساطیر گذشتگان و آموزه‌های قرآنی در اولین نگاه آن چنان مبهم می‌شود که برای بازشناخت آن نیاز به تعمقی ژرف داریم.

نگاه اساطیری به قرآن امری وابسته به امروز و دیروز نیست و پیشینه‌ای بس طولانی دارد. زمانی مشرکان مکه با نگاه انکار، قرآن را اساطیر اولین نامیدند (انعام/۲۵)، و زمانی دیگر مسلمانان دوره‌های بعد با نگاه داستان‌پردازی، کوه قاف اسطوره‌ای را با قاف قرآن پیوند زدند.

در بررسی انجام‌شده به تنظیم موضوعی تفاسیر پرداختیم و این نظرات را در سه شاخه عرفانی، روایی و اسطوره‌گرایی مورد تأمل قرار دادیم. در ضمن از ذکر تفاسیری که «ق» قرآن را از حروف مقطعه دانسته‌اند و به کوه بودن قاف اشاره‌ای نکرده‌اند گذشته‌ایم. از این جمله است نظر آقای علی اوسط ابراهیمی در مقاله‌ای با عنوان «نگاهی تازه به آیه ن والقلم». این مقاله در سال ۱۳۹۲ در فصلنامه «مطالعات قرآنی» چاپ شده است و در آن حروف ذکرشده در آغاز سوره‌ها را حروف مقطعه دانسته‌اند و این نظر را بر آراء دیگر رجحان داده‌اند (ابراهیمی، ۱۳۹۲: ۷۵). حال به بررسی هریک از این تفاسیر می‌پردازیم.

۱. تفاسیر عرفانی

در تفاسیر عرفانی چند نظر مشاهده می‌شود: گروه اول ضمن نقل معنای کوه بودن قاف، با تأویل باطنی و نمادگرایی به شاخ و برگ دادن به آن پرداخته‌اند. گروه دوم از این معنا گذشته‌اند و آن را شایسته نقل ندیده‌اند. اما گروه سوم علاوه بر نقل نکردن،

معنای کوه بودن را به چالش کشیده‌اند و آن را به طور کامل رد کرده‌اند. در اینجا برای نمونه به بررسی چند مورد از این نظرات می‌پردازیم.

میبدی در «کشف الأسرار» ابتدا اقوال مفسران گذشته را می‌آورد. او سپس از قول ضحاک می‌گوید؛ نام کوهی است گرد زمین از زمرد سبز، و سبزی آسمان از فروغ آن است. میبدی سپس قول وهب منبه را می‌آورد که در این قسمت از رفتن ذو القرنین به قاف و گفت وگویی او با این کوه به تفصیل تمام سخن می‌گوید و زلزله‌های زمین را به قاف نسبت می‌دهد؛ همچنین به زمینی که با فاصله طولانی در پس آن است و کوه‌های پرفری که مانع رسیدن حرارت آتش دوزخ است اشاره می‌کند (میبدی، ۱۳۷۱: ج ۱/ ۲۷۴). میبدی هرچند در ابتدا اقوالی را از مفسران پیشین نقل کرده است، ولی در قسمت قول وهب در ادامه گفت‌وگویی ذو القرنین و قاف، آفرینش فرشتگان را از رعد جبرئیل می‌داند و آن را با آیات قرآن مستند می‌کند. این نوع از بیان را می‌توان نشانگر تمایل میبدی به اسطوره‌سازی و قصه‌پردازی دانست، اگرچه این قصه‌ها با رنگی قرآنی زراندود می‌شود؛ وگرنه رفتن ذو القرنین به ظلمات و قاف و گفت‌وگویی او با قاف فقط ریشه افسانه‌ای دارد نه قرآنی.

/بن عربی «ق» را اشاره به قلب محمدی و عرش الهی می‌داند که محیط بر همه چیز است (بن عربی، ۱۴۲۲: ج ۲/ ۲۷۲). او قول پذیرش کوه را با لفظ قیل می‌آورد که در نظر او نباید قول قوی باشد. اما در ادامه گویی علاقه به تأویل باطنی او را به سرانجامی دیگر می‌کشاند و به شرح و بسط این کوه می‌پردازد و بیان می‌کند که کوه قاف محیط بر عالم است و عنقا در پس آن قرار دارد. این عنقا بر همه چیز احاطه دارد و حجابی در برابر پروردگار است. هر کس به مقام قلب رسیده باشد آن را می‌شناسد و تنها کسی از آن آگاهی می‌یابد که به این کوه آگاهی یافته باشد (همان: ج ۲/ ۲۷۷). در این قسمت /بن عربی با استفاده از نمادگرایی و استدلال‌های عرفانی که در اندیشه خود دارد، عنقای اسطوره‌ای کوه قاف را نمادی از حجاب بین انسان و خدا معرفی می‌کند. اما از آنجا که پیشینه در قاف بودن عنقا تنها در اساطیر ایران باستان یافت می‌شود، نمی‌توان برای آن جایگاه قرآنی قائل شد.

قول نقل شده از وهب منبه در مورد رفتن ذو القرنین به قاف، بدون نام گوینده در «مخزن العرفان» نیز آمده است (بانوی اصفهانی، ۱۳۶۱: ج ۳/۲۶۴). و به همین گونه در تفسیر «غرائب القرآن» هم کوه بودن قاف بدون ذکر سند نقل می شود (نیشابوری، ۱۴۱۶: ج ۶/۱۷۳).

گنابادی «ق» را اسم خدا یا رسول یا کوهی محیط به دنیا می داند و می گوید آن از کوه های عالم برزخ یا مثال یا خود عالم برزخ می باشد (گنابادی، ۱۴۰۸: ج ۴/۱۰۷). لفظ عالم مثال اصطلاحی فلسفی است که /فلاطون آن را به کار برده است و جایگاه قرآنی ندارد. هرچند این اصطلاح را بعضی با عالم برزخ قرآن متناظر دانسته اند، ولی در قرآن به حائل بودن کوه قاف اشاره ای نشده است.

تستری «ق» را قسم به خداوند بلندمرتبه و قدرت او دانسته و با اضافه کردن قید «ظاهراً» چنین می آورد که قاف کوهی محیط به دنیا است و اولین کوهی است که خداوند آفریده. پس از آن کوه ابوقبیس قرار دارد و آن کوهی مشرف به صفاست و خورشید پشت آن غروب می کند (تستری، ۱۴۲۳: ج ۱/۱۵۱). در این قسمت تستری اگرچه به طور قاطع کوه بودن قاف را نمی پذیرد ولی آن را رد هم نمی کند. لازم به ذکر است که تستری سند خاصی برای این قول نیاورده است.

در برخی تفاسیر عرفانی حرف «ق» را اشاره ای به قوت قلب پیامبر دانسته اند، که تحمل خطاب الهی را داشته است؛ بر خلاف حضرت موسی که در کوه طور همچون فرد صاعقه زده ای شد (ر.ک. حقی بروسوی، بی تا: ج ۹، ۶۰۶؛ و نیز: سلمی، ۱۳۶۹: ج ۱/۱۹۰). در این دو تفسیر به کوه بودن قاف اشاره نشده و فقط تأویل باطنی آیه بر اساس تفکر عرفانی مفسر بیان شده است.

ابوالقاسم قشیری در تفسیر خود حرف قاف را حرف اول نام های خداوند همچون؛ قوی، قادر، قدیر و قریب می داند و به کوه بودن قاف اشاره ای نمی کند (قشیری، بی تا: ج ۳/۴۴۷).

در تفسیر دیگری «ق» خطاب به انسان کامل گرفته شده است (نخجوانی، ۱۹۹۹: ج ۲/۳۴۵). در اینجا این انسان کامل باید قوام یافته به منبع وحی باشد که در این صورت منظور از قاف کسی جز پیامبر نمی تواند باشد.

در تفسیر عرفانی دیگر اگرچه کوه بودن قاف از قول /بن عباس نقل شده است ولی نویسنده کوه بودن قاف را رد می‌کند (نوری-جاوی، ۱۴۱۷: ج ۲/ ۴۴۳). کاشفی سبزواری نیز کوه بودن قاف را موضوع دروغین می‌داند و از قول /بن کثیر نقل می‌کند که این امر از خرافات بنی اسرائیل است (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ج ۵/ ۴۴۳).

تفاسیر روایی

در بین مفسران گروهی برای استناد سخن خود اقوالی را به ائمه نسبت داده‌اند که به عنوان تفسیر روایی از آن‌ها یاد می‌کنیم.

در بررسی انجام‌شده در چند تفسیر محدود قول کوه بودن قاف به /امام باقر و /امام صادق - علیهما السلام - نسبت داده شده است که برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم و سپس به نقد آن‌ها می‌پردازیم. در تفسیر لاهیجی می‌خوانیم علی بن /براهیم از حضرت /ابی جعفر باقر - علیه السلام - روایت می‌کند که قاف کوهی است محیط به دنیا از زمرد سبز و سبزی آسمان از سبزی آن است. در «معانی الأخبار» /بن بابویه به نقل از سفیان بن سعید ثوری از حضرت صادق - علیه السلام - کوه بودن قاف نقل شده است. علی بن /براهیم کوه قاف را محیط به دنیا و ورای یأجوج و مأجوج نقل کرده است (لاهیجی، ۱۳۷۳: ج ۴/ ۲۳۰). در تفسیر «نور الثقلین» نیز همین مطلب از قول سفیان ثوری به /امام صادق - علیه السلام - نسبت داده شده است (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ج ۵/ ۵۰۵).

در «تقریب القرآن» بدون ذکر سند، کوه بودن قاف به /امام صادق - علیه السلام - نسبت داده شده است (حسینی شیرازی، ۱۴۲۴: ج ۵/ ۲۱۴). در تفسیر /ثناعشری قول کوه بودن قاف را به استناد «معانی الأخبار» /بن بابویه از /امام صادق - علیه السلام - نقل می‌کند (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ج ۱/ ۲۱۲). در جای دیگر نیز این قول به /امام صادق - علیه السلام - نسبت داده شده است و قول یأجوج و مأجوج هم به آن افزوده شده است (سبزواری نجفی ۱۴۰۶: ج ۷/ ۵). در «تفسیر جامع»، رفتن /امیرالمؤمنین و /امام حسن - علیهما السلام - و سلمان فارسی به کوه قاف بدون هیچ سند و مدرکی نقل می‌شود (بروجردی، ۱۳۶۶: ج ۱/ ۴۱۱). همین مطلب را به شکل دیگری در تفسیر

«اطیب البیان» می‌خوانیم. در اینجا ابتدا اقوالی را از ابن عباس و امام صادق در مورد کوه بودن قاف رد می‌کند، اما خود در ادامه، داستان را به شکل دیگر عنوان می‌کند و از رفتن حضرت علی - علیه السلام - به کوه قاف و گفت‌وگوی ایشان با تراجیل سخن می‌گوید: «قاف کوهی محیط به دنیا از زمرد سبز و سبزی آسمان از اوست. ملکی در آن است که نام‌اش تراجیل است و پس آن هفتاد هزار عالم است بیش از عدد جن و انس و تمام لعن می‌کنند، فلان و فلان را و امیر/المؤمنین - علیه السلام - با جمعی از اصحاب‌اش به کوه قاف رفتند و با آن ملک مکالماتی داشتند. چون از فهم بیرون است و با اکتشافات امروز سازش ندارد، می‌گوییم محتاج تأویل است و از فهم ما دور» (طیب، ۱۳۷۸: ج ۱۲/۲۳۶).

اما بررسی ما نشان می‌دهد که در قرون اولیه و در اولین تفاسیری که در قرن دوم و سوم نگارش شده است، چنین اقوالی از ائمه دیده نمی‌شود. اگر هم قول کوه بودن قاف آمده است، از قول مفسران عنوان شده نه امامان. در قرن‌های بعد به تدریج قول کوه بودن قاف که توسط مفسران اولیه همچون مقاتل، ضحاک، ابن عباس، عکرمه و مجاهد مطرح شده بود، از جانب برخی مفسران رنگ روایی زده شد تا از این طریق جایگاه مشروعی برای این موضوع در تفاسیر ایجاد گردد. اما با گذشت زمان مفسران دیگر به نقد و رد این موضوع پرداختند. همین نتیجه با تمرکز بر بحث کوه‌های قاف مذکور در تفاسیر، در مقاله آقای جلالی که پیش از این ذکر شد آمده است.

رد تفاسیر روایی قاف قرآن از نگاه مفسران

در بین مفسران برخی قول کوه بودن قاف را نپذیرفته‌اند. علامه طباطبایی بعد از نقل چهار حکایت و دو روایت به دلیل مرسل (بدون ذکر سند) و مضمحل بودن (بدون ذکر نام امام) این روایات و حکایات را قابل اعتماد نمی‌داند (طباطبایی، ۱۳۷۶: ج ۱۸/۵۱۲). ابن کثیر می‌گوید این مطلب که از بعضی گذشتگان روایت شده که قاف کوهی محیط بر زمین است، از خرافات بنی اسرائیل می‌باشد (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ج ۷/۳۶۷؛ و نیز به نقل از او در: قاسمی، ۱۴۱۸: ج ۹/۵؛ طنطاوی، ۱۴۰۸: ج ۱۳/۳۳۲). در جای دیگر می‌خوانیم، ادعای کوه بودن قاف از خرافات الناس و سخن دجالین

است (کرمی، ۱۴۰۲: ج ۳۱۱/۷). نویسنده کتاب «التحریر والتنویر» روایت کوه بودن قاف را سخن قصاصین المکذبین دانسته است (ابن-عاشور، بی-تا: ج ۲۶/۲۲۹). دلایلی را که می-تواند قول کوه بودن قاف را ضعیف کند از این قرارند:

۱: پرداختن شماری اندک از تفاسیر به قول کوه بودن قاف، خود شاهی بر قابل اعتماد نبودن این اقوال است؛ زیرا اگر روایت موثقی وجود داشت، اکثر مفسران به آن اشاره می-کردند.

۲: روایات کوه بودن قاف به نقل از «معانی الأخبار» می-باشد (ابن بابویه، ۱۳۷۷: ج ۱/۵۰). اما این روایت در این کتاب بدون بدون سلسله روایات می-باشد که از دیدگاه روایت شناسی قابل اعتماد نیست.

۳: تراوی این حدیث سفیان ثوری است که شخص موثقی محسوب نمی-شود. د. این حدیث به گونه-های مختلف نقل شده که از نظر علم درایه اضطراب معنایی دارد.

۴: علاوه بر این حکایات و تفاسیر منتسب به ابن عباس نیز اضطراب معنایی دارد. در این حکایات چگونگی کوه قاف به صورت-های مختلف نقل شده است که قابل جمع به نظر نمی-رسد.

۵: از طرفی دیگر، در سخن بسیاری از مفسران، قول کوه بودن قاف به عنوان نقل قول ضعیف (با ذکر نام ناقل یا بدون ذکر نام ناقل) نقل شده است؛ برای نمونه در قرن دوم فراء کوه بودن قاف را با لفظ قیل می-آورد که نقل قول ضعیفی است (فراء، بی-تا: ج ۳/۷۵). طبرسی دانشمند بزرگ اگرچه به قول کوه بودن قاف اشاره کرده است ولی به شرح و بسط آن دامن نزده است و از قول مجاهد، ضحاک، ابن-زید و عکرمه نقل می-کند که کوهی است محیط بر دنیا از زمرد سبز و سبزی آسمان از فروغ آن است (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۲۱۲/۹؛ و نیز در: ثعالبی، ۱۴۱۸: ج ۵/۲۸۰). قول کوه بودن قاف در «روض الجنان» از قول ضحاک نقل شده است (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸: ج ۸/۵۴). هم‌چنین طبری نیز بدون ذکر ناقل به کوه بودن قاف اشاره می-کند (طبری، ۱۴۱۲: ج ۲۶/۹۳؛ و نیز در: کاشانی، ۱۴۱۰: ج ۳/۱۳۹۶). بعضی کوه بودن قاف را از قول ابن عباس نقل کرده‌اند (ابن-هاشم، ۱۴۲۳: ج ۱۲۹/۹؛ و نیز در: شوکانی، ۱۴۱۴: ج ۱/۸۴).

کاشانی از قول قمی چنین می‌آورد؛ کوهی محیط به دنیا از وراء یأجوج و مأجوج است (فیض کاشانی، بی تا: ج ۵/ ۵۸). اما در خود تفسیر قمی این حکایت بدون سند ذکر شده است (قمی، بی تا: ج ۳۳۴/۲). تفسیر سورآبادی نیز کوه بودن قاف را به عنوان نقل قول می‌آورد (سورآبادی، ۱۳۸۰: ج ۴/ ۲۴۰۹). این امر که مفسران بزرگ اولیه آن را سخن مدلی ندانسته‌اند، خود دلیل دیگری برای مستندنبودن ارتباط کوه قاف با قاف قرآن می‌باشد.

تفاسیر اسطوره-گرا

برخی تفاسیر قاف بودن کوه را از اساطیر و افسانه‌های اقوام مختلف گرفته‌اند و این موضوع را با آموزه‌های قرآنی آمیخته‌اند. اساس گرایش این تفاسیر به اسطوره، دیدگاه مفسران طبقه اول همچون ابن عباس، مقاتل، ضحاک، عکرمه، مجاهد و وهب بن منبه بوده است. اولین نظر در مورد کوه بودن قاف از ابن عباس از صحابه پیامبر می‌باشد. ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده که او گفت: خداوند در ورای این زمین دریایی محیط بر زمین خلق کرد و در پشت آن کوهی است که به آن کوه قاف می‌گویند که آسمان دنیا بر فراز آن است. آنگاه در ورای آن کوه زمینی همچون زمین اول آفرید که هفت برابر آن است و در آن سوی این زمین دریایی محیط به آن و کوهی در ورای به نام قاف آفرید. آسمان دوم بر فراز این کوه قرار دارد و به همین صورت هفت زمین و هفت دریا و هفت کوه و هفت آسمان را برشمرد کوه زمین دیگری مثل همین زمین ولی هفت برابر آن آفریده و در ورای آن زمین دریایی محیط بر آن و در ورای آن دریا کوهی دیگر به نام قاف آسمان دوم و محیط به آن دریا آفرید و هم‌چنین شمرد (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ج ۳۳۰/۷/۱۰). و در درجه بعد در بین تابعین همچون مقاتل این سخن را می‌بینیم. در تفسیر مقاتل می‌خوانیم که قاف نام کوهی از زمرد سبز و محیط به عالم که سبزی آسمان از آن است. رگ‌های همه کوه‌ها از آن جریان دارد و هنگام زلزله خدا به قاف امر می‌کند که رگ‌های خود را به حرکت درآورد و این کوه اولین کوهی است که بعد از بوقبیس خلق شده است و خورشید در آن غروب می‌کند (بلخی، ۱۴۲۳: ج ۱/۴). مفسر دیگری که بسیاری از تفاسیر قول او را نقل

کرده‌اند، ضحاک است که فیض کاشانی از قول او چنین نقل می‌کند: قاف اسم کوهی است که حق سبحانه به آن قسم یاد فرمود و آن کوهی است محیط بر دنیا که خداوند آن را از زمرد آفرید و کناره‌های آسمان بر آن است و سبزی آسمان از عکس آن می‌باشد. پاره‌های زمرد که در میان مردمان است از این کوه می‌باشد. او سپس نظر وهب بن منبه را می‌آورد که می‌گوید؛ چون ذوالقرنین به کوه قاف رسید، در پیرامون آن کوه کوه‌های کوچک دید، از موکلان آن کوه پرسید که این کوه چه کوهی است، گفتند: این کوه قاف است، گفت: این کوه‌های خورد چیست که در حوالی این کوه‌اند؟ گفتند: رگ‌های زمین است از همه شهرها رگی به این کوه متصل است، چون خداوند اراده کند، در زمین زلزله شود، ما را امر فرماید تا عرق آن را به حرکت درآوریم. گفت: مرا از عظمت خدا چیزی خبر دهید، گفتند: کم‌ترین چیزی که دلیل بر عظمت و شأن او است آن که در عقب این کوه زمینی است، از برف که هر یک از طول و عرض آن پانصد ساله است و از شدت و سورت برودت اگر آن نمی‌بود همه مردمان روی زمین از گرمی آتش دوزخ می‌سوختند (کاشانی، ۱۳۶۶: ج ۳/۹).

همین مطلب را ابن ابی دنیا در کتاب «عقوبات» و ابو الشیخ در کتاب «العظمه» از ابن عباس به گونه دیگر روایت کرده‌اند که خدا کوهی آفریده که نام اش قاف است و سراسر عالم را فرا گرفته و ریشه‌هایش تا آن صخره‌ای که زمین روی آن است فرو رفته است، و چون خدا بخواهد شهری را دچار زلزله کند به آن کوه دستور می‌دهد تا ریشه‌هایش را تکان دهد (سیوطی، ۱۴۰۴: ج ۶/۱۰۱). محیط بودن کوه قاف بر زمین و رفتن ذوالقرنین به آنجا و گفت‌وگوی او با قاف از قول مجاهد در تفاسیر آمده است. (برای نمونه: ابن عجیبه ۱۴۱۹: ج ۴۴۴/۵).

آنچه به نظر می‌رسد، این است که ابن عباس اولین کسی است که در بین صحابه به نقل این مطلب پرداخت، پس از او در طبقه تابعان؛ مقاتل، عکرمه، مجاهد و وهب بن منبه به طرح همین سخن پرداختند. در مراحل بعدی دیگر صاحب‌نظران بر شاخ و برگ آن افزودند و اساطیر ملل مختلف را با آن پیوند زدند. حال باید ببینیم چرا این مفسران چنین نسبتی را به کار برده‌اند و قاف قرآن را با قاف داستانی و اسطوره‌ای درآمیخته‌اند؟ در صورتی که قرآن به صراحت ارتباط با اساطیر اولین را رد می‌کند.

دلایل پیوند قاف قرآن با قاف اسطوره-ای

به نظر می‌رسد، با وجود رد اسطوره-ای بودن قرآن، دلایل متعددی باعث ورود اساطیر به تفاسیر شده است که در اینجا اهم این موارد را از نظر می‌گذرانیم: اولین مورد، تشابه تلفظ حرف «ق» قرآن با کوه قاف است. شاید همین تشابه اسمی مفسران اولیه را ترغیب کرده است تا قاف قرآن را همان قاف اسطوره-ای پندارند. شنیدن اسطوره‌های باستانی که بیانگر ارتباط کوه و خدایان بوده است. احتمال دارد این تقارب معنایی عاملی بوده باشد تا مفسران در فرهنگ اسلامی فرشتگانی را در کوه قاف جایگزین خدایان اسطوره-های باستانی کنند و فرشته تراجیل را در کوه قاف مخاطب حضرت علی - علیه السلام - و ذو القرنین قرار دهند. بیان نام ذو القرنین و یاجوج و ماجوج در قرآن از یک سو، و از دیگر سو شنیدن رفتن ذو القرنین به قاف و ظلمات در جست و جوی اکسیر مرگ در اسطوره-ها، قرابت مفاهیم را در تفاسیر تقویت کرده است.

اسطوره-ها که بخشی از باورهای عقیدتی مردم نسبت به خدا، جهان پیرامون و انسان بوده، در اذهان عمومی جایگاه ویژه‌ای داشته است. با گنجاندن این موارد در تفاسیر، سعی می‌کرده‌اند، قرآن را به تفکر عامیانه نزدیک‌تر و برای آحاد مردم خوشایندتر و ملموس‌تر سازند. از جهتی به قول دکتر ممتحن جهان‌بینی نویسنده در نگارش اثر بی‌تأثیر نیست و نویسنده نمی‌تواند از جهان‌بینی و نگرش به مسایل زندگی انسان و پیرامون اش بی‌بهره باشد (ممتحن، ۱۳۹۳: ۶۰) و مفسران اولیه این تأثیر را از باورهای عقیدتی و جهان اطراف خود گرفته‌اند و قاف اسطوره-ای را با قاف قرآن پیوند زده‌اند.

در تاریخ جهان بشری می‌خوانیم که همه اساطیر و حماسه-ها به خصوص مشرق زمین از زبان نماد، کنایه و اشاره استفاده می‌شود (ممتحن، ۱۳۹۳: ۶۱). از آنجا که کوه به عنوان یک نماد در فرهنگ مشرق زمین قلمداد می‌شود و قاف اسطوره-ای با قاف قرآنی شباهت لفظی دارد این کوه نمادین وارد تفاسیر قرآنی می‌شود و مفسران اولیه تلاش می‌کنند این دو را به هم پیوند زنند.

پیوند‌هایی که در اساطیر بین کوه و امور طبیعی دیگر بوده است و در قرآن نیز کوه با این امور طبیعی پیوند خورده است؛ مثل پیوند کوه با آسمان، آخرت، محیط بودن به عالم، طلوع و غروب خورشید، یاجوج و ماجوج، زلزله‌های اولیه و فرشته حافظ زمین، پرنده، تجلی حق و همنوایی با پیامبر. می‌توان حدس زد که این امور باعث شده ذهن برخی مفسران به اسطوره کوه متمایل شود.

نتیجه بحث

این نوشتار را با بررسی تفاسیر آیه آغازین سوره قاف شروع کردیم. در آنجا دیدیم چگونه تفسیر یک حرف مقطعه از قرآن با کوه اسطوره‌ای قاف پیوند یافت. ابتدا این پیوند در ذهن و زبان مفسران طبقه اول و دوم شکل گرفت: *ابن عباس، مقاتل، عکرمه و وهب بن منبه* شخصیت‌های اصلی در برقراری این ارتباط بودند. اما سپس در نگاه برخی از مفسران شیعه، از آنجا که هر امر مطلوبی باید به امامان نسبت داده می‌شد، ناخودآگاه این سخن به آنان منسوب گشت. بدین گونه اگرچه بر مشروعیت و مقبولیت این تفسیر افزوده شد، اما هیچ‌گاه نگاه نافذ و ناقد محققان از این مسأله چشم‌پوشی نکرد. از همان قرون اولیه بسیاری از مفسران با گرایش‌ها و مذاهب مختلف، در پذیرش صحت این ارتباط معنایی میان حرف ق در سوره قاف و کوه قاف، گاه تردید وارد کردند و گاه آن را مردود دانستند.

قدم بعدی بررسی ما یافتن علل و عوامل ورود این داستان به برخی از تفاسیر قرآنی بود. در این قسمت مشاهده کردیم که نگاه قرآنی به کوه دارای عناصری است که در افسانه‌ها و اسطوره‌ها در سطحی دیگر و به نوعی دیگر دیده می‌شود. همین عامل می‌تواند سبب پیوند یافتن این اسطوره‌ها به قرآن باشد.

کتابنامه

قرآن کریم

ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد. ۱۴۱۹ق، **تفسیر القرآن العظیم**، عربستان سعودی: مکتبه نزار مصطفی الباز.

ابن بابویه، محمد بن علی. ۱۳۷۷ش، **معانی الأخبار**، ترجمه عبدالعلی محمدی شاهرودی، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

ابن عربی، ابو عبدالله محی الدین محمد. ۱۴۲۲ق، **تفسیر ابن عربی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله. ۱۴۲۳ق، **تفسیر تستری**، بیروت: منشورات محمدعلی بیضون - دار الکتب العلمیه.

ثعالبی، عبدالرحمن ابن محمد. ۱۴۱۸ق، **تفسیر ثعالبی**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد. ۱۳۶۳ش، **تفسیر اثنا عشری**، تهران: میقات.

سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد. ۱۳۸۰ش، **تفسیر سورآبادی**، تهران: فرهنگ نشر نو.

سیوطی، جلال الدین. ۱۴۰۶ق، **الدر المنثور فی تفسیر المأثور**، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

طباطبایی، سید محمدحسین. ۱۳۶۷ش، **تفسیر المیزان**، مترجم سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فراء، ابو زکریا یحیی بن زیاد. بی تا، **معانی القرآن**، مصر: دار المصریه للتألیف والترجمه.

فیض کاشانی، ملا محسن. ۱۴۱۸ق، **تفسیر الصافی**، تهران: الصدر.

قاسمی، محمد جلال الدین. ۱۴۱۸ق، **محاسن التأویل**، بیروت: دار الکتب العلمیه.

قشیری، عبد الکریم بن هوازن. بی تا، **لطایف الإشارات**، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب.

مقالات

اوسط ابراهیمی، علی. ۱۳۹۲ش، «نگاهی تازه به آیه «ن والقلم»»، فصلنامه مطالعات قرآنی، ص ۷۵ - ۸۷.

جلالی، مهدی و رضداد، فاطمه. ۱۳۸۶ش، «کوه قاف، اسطوره یا واقعیت؟ (ارزیابی جایگاه کوه قاف در احادیث تفسیری و متون روایی)»، مجله علوم حدیث، شماره ۴۵ و ۴۶.

ممتحن، مهدی. ۱۳۹۳ش، «ویژگی‌های مشترک دو اثر حماسی ایران و آلمان»، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، سال هشتم، شماره ۳۲، ص ۶۰-۸۵.
نوزاد، فریدون. ۱۳۴۵ش، «سیمرغ و قاف در ادبیات ایران»، مجله وحید، شماره ۳۹، ۲۲۵ - ۲۳۶.

